

دوبیتیهای ثوری

باز ثور آمد سیاهی آمد و صیاد شد
باغ در فصل بهار آتشگهی شیاد شد
هفت و هشتش همچو تیغ دوسری دریک نیام
قتل و بربادی به پاس ایده شداد شد

* * * *

ثور آمد و سپاه سیاهی زهرطرف
زنبور سان زگردنه ها سر کشیده اند
بربال آهنین فرومایگان دهر
بر اوج قله های وطن پرکشیده اند

* * * *

ثور آمد و به ملت ما ساز غم سرود
بر سرنوشت خلق جفا و ستم سرود
بارنگ سرخ فروخته شد خاک میهنم
با رنگ سبز ایده ظلمت عدم سرود

در ماه ثور سپاه دی آمد به لاله زار
ببرید تیغ سرخ سری لشکر بهار
سبزش خجل نمود رخ گرگان پار را
بگرفت خنجرش و مدد کرد یار را

بعدش سپاه شومتر آمد به کارزار

شمع و چراغ علم و هنر رفت از دیار
زن این شریک رنج ستم بارگان دهر
محکوم شد به حبس ابد در دل حصار

تاریخ شد سیاه و طن لاله "سیا"
دردشت های سرخ دلش ماتمی پیا
کاشتن دانه های تباهی به قلب او
هریک ز گوشه های جهان حاکم دغا

از آب خت گرفت یکی گرگ تیز چنگ
وان دیگری شکار نمود تیز پا پلنگ
آن یک دگر به طعمه خویش داد صد لقب
وین دیگری نثار نمود قهرمان جنگ

اکنون دگر سیاه و سپید سرخ و سبز هار
برمیکشد ز میهن زخمی ما دمار
همگام و همنوا شده مرغان دشت هجر
با طبل و نی عروس بهار را درانتظار.

این آب که بینیش سرابی بیش نیست
این راز نهان و با عتابی بیش نیست
این روزنه فریب و این نکته کدر
نیرنگ و حباب روی آبی بیش نیست

** * **

امرز فریبنده بسازی رویت
با فکر اجانب تو بیوشی خویت
فردا که عیان شود به ملت همه چیز
سیم وزر کس نمیخرد آبرویت

** * **